



کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: شرح کافی	مؤلف: فخر الدین رازی
موضوع: تالیف	تقدیمی: آملی حاتم بنی
شماره دفتر: ۱۲۹۵	۳۳

بازرسی شد
۶۳-۳۷

کتابخانه	خطی
مجلس شورای	
اسلامی	
۳۳	



کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب شرح کاف	مؤسسه ۱۳۰۲
مؤلف فیدین الهازی	شماره دفتر ۱۲۹۵
موضوع تألیف احادیث	۳۳
تقدیمی آهای حق المظنه	

بازرسی شد
۶۳-۲۷

کتابخانه	مجلس شورای اسلامی
۳۳	

د شکر

۱۱۵

عليهم **حديهم** باب لا لا في السبع واخرها واخر السبع **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب لا لا في الالف
بعده **حديهم** باب حذر الزرع **حديهم** باب لا لا في الالف **حديهم** باب لا لا في الالف **حديهم** باب لا لا في الالف
استعمال الاجز قبل ما طوعه على اجزائه وتأخير اعطائه بعد النكاح **حديهم** باب لا لا في الالف **حديهم** باب لا لا في الالف
بما الحد او بغيرها قبل النكاح **حديهم** باب لا لا في الالف **حديهم** باب لا لا في الالف **حديهم** باب لا لا في الالف
حديهم باب جاسع في حريم المحقوق **حديهم** باب من زرع في غير ارضه او غرس **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
حديهم باب من اذن له سالة بغير بيته **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
الاكفالة **حديهم** باب ضمان ما تعبد اليها من الحرب والزرع **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
المملوك يتجر في حريمه **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
واختار جسم عليهما **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
باسلامه وطريق تحصيل علم بغير ضرر وغيره **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
ما خور يا استنبطه **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
غيره **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
وتجدها **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
صفاي **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
القول **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
نشره **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
بشيء **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
در استنبطه **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
اين **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
اين **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
ابن **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
البيض **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
والجاء **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
تجدد **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
طائفة **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
المسلمين **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
سفري **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف
بعضهم **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف **حديهم** باب ما لا في الالف

4

[illegible]

三

[illegible][illegible]

[illegible]

۵۵

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

الحمد لله رب العالمين

[illegible][illegible]

[illegible]

موت

[illegible]

12

[illegible][illegible]

[illegible]

تسبیح و تحفہ

٢٢

[illegible]

[illegible]

ایستاد

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۵۰

[illegible]

[illegible]

5.

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تغییر

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

الزَّيْبُ

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تفصیل کے لئے

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

11

[illegible]

تاریخ ۱۳۰۲

Feb 11

[illegible][illegible]

[illegible]

توالتی

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

هم تقولون ان الله المورع
مست

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

المحضر

[illegible]

5

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

41234

[illegible]

و سبب و مردم و عیون بخود ندی بر خشت تا قربان کنند و قایل حاسب نریع بود باید و خست
 کندم با و در خیزی که از آن تیر نبود و در دل گرفت که اگر قربان من قبول باشد اگر نباشد
 من آن کنم که من خواهم و با سبب حاسب گویند بود باید و گویند از زبان گویند
 بجز می که از آن بهتر نبود و در دل گرفت که اگر قربان او قبول کنند و اگر نکنند او آن کند
 که رفای خدای در آن باشد اسماعیل بی رافع گوید و در خیزی بعد که با سبب را برده بود که
 صوم آنرا دوست دوستی و از دوستی که آنرا دوست را نگردی که سببی خود رود و در
 او را بر دوشی گرفته بودی چون بگردد دوست تا گویند آن قربان کرد آن بره پیش آن
 انباشت کرد و گفت اگر چه من را بر نه دوست دوست دارم و لکن خایع نخواهد
 هر را که کرد و آن بره را بر گرفت برای رفای خدای و با و در دنیا و قربان کا و در
 آن دستم کندم بر مردان الطاف با و در بران نهادن تا در آنجا که صدق با چل
 نفاق قایل شد خست قربان با سبب قبول کرد و قربان با سبب رو کرد و آن سبب به
 بسوخت و کندم قایل را که در حق قایل آن برید خست و در آنجا که در و در آنجا
 آنکه خدای تا آن برده را در دست می پرورد تا بعدای اسمعیل کرد و در دنیا
 بنده عظیم و گفته با آن بره بر شیر بود با بره زند خدای تا همه قبول کرد و از قربان
 قایل یک صبر به قبول نخواست قایل آن خست و در دل پنهان کرد تا وقت آنکه آدم
 خانه خدا است بر خست بیک در با سبب از قایل می رسید خواست تا او را بیک سبب
 او را در ابراهیم آسمان خست کرد و در ابراهیم زمین و بر ساکن که همه ما چه کسی را و در دست
 و گفته که گاه است عظیم است و ما را قوت باشد قبول آن قیام کرد و تا سبب خواند
 و با سبب را بر بر خدا با و سپرد او با سبب را پذیرفت و دالک قوا اعرضنا الانما
 علی السموات و الارض و الجبال فابیه انه یحییها و امیتها منیا و علیها
 الانسان اندکان ظلموا حیوانا فیه قایل حین قبل الامانة و فان حیوانا

آدم بر خست

آدم بر خست قایل بر خست و در آنجا که با سبب با و در بر کو می گویند می پر خست
 او را گفت من ترا بخود هم می خست هر گفت برای آنکه قربان تو قبول کند
 و قایل من قبول نکند گفت مرا در پی چه حرم است گفت من بر این خست کنم که خور
 گویدی مرا تعزیری کن و من خود هر دیر تر از این کنم و در میان گویند تو در من بهتر
 می بران را بیکم با چک گفت مرا در این نیت نداشتی تا قربان از زبان تو بر این
 الی علیا اگر تو که با من دست بکنی من در از کن من دست بکنی تو در از کنم و در من نه
 تو قوی تر من و بر خستی تو فادتر و من من از خدای ترسم می خست بگفت و در از کرد
 و آن خست آن بود که من کسی خست گفتن که کردی او امتناع کردی و در از دفع نکردی کار تو
 که از منی آنکه گفت ابریدان سبب با شیمی انک یقال با لک ادا جمع به و الماء الملوک
 منقوله و با و غضب من الله طابوا الخ با القود فلان بالملک اذا لک و منک
 له و مناء اهل لان یجمع فی القضا الیه هم فی هذا الامر و اعی حاله لا الاشیاء و
 الا ینقضنا لک و تنقی محاشنا لا یوم الیوم بل الیوم مع ما هم کفنا انما ینقضنا بنا
 و یصل الیه هم فی القضا و با بحقه اذا اقر به کانه رجوع عن الانکار کنت من ترک
 کنت من ترکهم که تو را کردی من و می گفتم و گناه خودت پیشتر من من تفسیر برید کرد و گناه
 من پیش کن و گناه تو پیش آن کن که بر این آن قربان تو قبول نکرد و در آن خست و در آن خست
 قربان خدای بود و ترک من بیکم او این قول سرید و معتقد است برای آنکه اثم معتقد است
 و معتقد را بیکم بر خست کند تا فاعل و یکبار با مفعول و در دل معنی است با مفعول و در
 آدم تا فاعل برای آنکه تعزیر نیست که با لک طابوا الخ و انک الذی حیثه عانک و لای
 گفت و در ویت این محج که بر ده است که بیکم می که من کرد و من می که تو کرد گفت
 برای آنکه چون که که را بیکم بقیامت کما ان مفعول بر فاعل خست و این قول معتقد است
 برای آنکه خلاف ادله عقلست و ظاهر آنست حکم من قوله و لا توز و ان تره و ان تره

وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلْغَيْبِ الْغَايِبَةِ

سَلَامٌ وَعِلْمٌ الْعَالَمِينَ وَلَقَدْ كُنْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ تُلَاقَوْهُ فَتَدَارَكُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
فَإِذَا هُوَ دَاخِلٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ فَأَنفَجَتِ الْأَرْضُ كَافَّةً أَخْرَجْنَا مِنَ الْأَرْضِ أَنْبَاءً وَتَرَكْنَاهَا آفَافًا

20/10/19

الفعلین و من بهر خود نه تا عوا و قتلوا ای خط
 این گفته اند ای تر نیز شکران گشتند لا کفر
 خنهم بیستار هم قتل گفت من بجز آنکه بیدان که نه ان این مکمل کن دین و بجز آنکه نه ان این
 کردیم تا آنکه ما بکن شوفا که بکن کرد این ترا بهشت رسد و لا خلافتهم جنات تجری من تحتها
 الا انهار سبها و که در زیر درختان آن آبهان در آن بهشت ترا با من خدا لله تعالی در قبول که بکن
 که گفت راست بر گفت معصوم است یعنی لا یتیمم ترا با قول اول در دست نرسد و الله اعلم
 حسن الثواب و حسن الثواب و حسن الثواب نبرد یک در دست جل و الله تعالی و رغب فی
 فرغ الیه هر که آن خواهد برد و شود که در دست و جزا و برین در توانا کسی نیست عباد من هر که
 کرد در قبول که گفت خنهم قتل است بقرایه است بیا رانند و جینان که در پس برودا و در حق کند
 او را بر خدا بر حق می کنند و گوید یعنی خانه آن او بکا اندانان که پیشان در

باید او را باشد گفت خبر ده از فرزند و پادشاه باشد و در او چه باشد خدای تعالی و فرستاد
 در میان و را خدای بود آنکه سر بر آورد روی سرخ شده و حق از پیشانی بگریخته بود
 گوشت و خون و زخم و سوزن را با باشد و سکون در کن و چه سودا باشد و چه سودا گوشت
 راستی گوشت گوشت با چه از فرستادن که تو فریدی آیه رسول گفت چو من گوشت با چه و صف
 چو من گوشت چندی و چندی است و وصفی تمام بگو گوشت و الله که در تو نیست چندی است
 گوشتی هم که دینی در هر چه کنی و بجا میر خدای خود را بماند و در حق و عین آیه سوره امان آورد و تهور
 و در او خدای و در او دشنام و در او دشنام و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد و بر خیزد
 اینان برادران ما از هر چنان بایک اند و دین ما یک است چرا که ما یک اند و دین ما یک است و در حق
 انصاف نه بپند و ما یکایان تمام کنند و به پند بپند و کنی خوانا و در آن از این بر می گزیم از آن برود
 بپند و اگر از این نه نه گزیم بعضی بر می کنند و اگر بپند و اگر بپند و اگر بپند و اگر بپند
 از آن بپند و چراغات ما بر نپند چراغات ایشان باشد از میان ما حکم کن دین باب خدا که بپند
 آیت فرستاد ای قوله من لم یحکم با انزل الله فاولئك هم الظالمون و قوله سامعون لا یفعلون
 گفت لام در میان که است و امنی آن هم بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 برای آن تا نقل کنند و کردی که عاقل باشد بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 گفت ای بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 نمر و نمره و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 من بعد مواضعی من بعد مواضع و کنایه برای آن بند که گفت که در حق با لفظ کرد و بپند و بپند
 ان او بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 و از این است بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 که این گفته که اگر چه موی بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند

من بعد موافق جماعت گفت تقدیر آنست که هر ستم از خود مرا خدعه و منی آنست که من از آنکه خدا
شخصی را که در حرامی حرام کرده و منی دیگر گفته بود منی حق است و این بود چنانچه
آنکه عرب که بر ملک خود بر من ابراهیم من اشتغال ای بر ابراهیم و منی آنست که از سر فراخ دار
سب فراخ یکن این نکته شد بد که در نه حکام با غوی حکام از این آن کند و بر جانش نیاید اگر
کو بریت سواد منی حق عن القوس و در این سواد قول من بود انداخته شد و هر کس که خدا را
خدا و در سر قولی گفته راجع گفته بود و منی حق است در سوال آنکه ایشان همان کرده بود و در
توحید صدی گفت هر دو احکام من بر منی گفت و منی گفته بود و منی است بانه قدیم
عن الله ریشون ای یزدتون و تو را فکرم ای خدا کنم و قوله ان الله باغوا الزمان والموت است
عندوا اصل فرشته اش را باشد و تخلص من قول است الذی من الله ریشون ملک الله من الله شیا
هر که از خدای تعالی عذاب و عذاب او و خود او را خدای تعالی او را که خدای تعالی منی
توان کردن در آن درست تو خدای نیست او لیکن الذی من الله ریشون ای یزدتون ای یزدتون
آنانند که خدا را به خود نیست که در آن است بانه که در منی او و قولی گفته که که حکم کند بطلان
و این است برای آنکه این حکم را که توان کردن که در آن است بانه که گفته که که حکم کند بطلان
و این است برای آنکه این حکم را که توان کردن که در آن است بانه که گفته که که حکم کند بطلان
میکنند خواه تا حکم کند بطلان آن را که گفت منی آنست که خدا را که خدای تعالی منی
و منی که در این گفته بانه که بر منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
و این است که در آن گفته بانه که اگر این خدای باشد این که گفته بانه که در آن گفته بانه که
ایشان نبود و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
کا خدای بانه که گفته اند و الله معذور به و منی است و منی است و منی است و منی است
باشد و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
و در این حکم شریعت است بطلان و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است

ایشان را در آنست عذاب عظیم باشد و منی دیگر گفته است و منی است و منی است و منی است
سب از آنکه اسلام آورده بود در و منی دیگر گفته است و منی است و منی است و منی است
با سپندیده که در این بود گفت سماعی لکن بستر نمان در منی است و منی است و منی است
اکالون است و حرام خود را که اندوده است و منی است و منی است و منی است و منی است
باشد و در این که در این است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
و این صغیر و این فراوان که در این است و منی است و منی است و منی است و منی است
مرد و بستر است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
تا بار رسد و در این که در این است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
بمعصیت و اصل حکم است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
زمان یا بین منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
فیست حکم عذاب ای ایستای است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
برای آنکه حرام را در و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
بود و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
بمنزله قولهم و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
اگر تو آید تو خدای خدای حکم که میان این است و منی است و منی است و منی است
و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
اگر خود میان این است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
کند و این در این است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است و منی است
با انوال است گفته ای است خدای منی است و منی است و منی است و منی است و منی است

ایشان عدل و غیر حق کنی به هیچ زبان نمیکنند کردن و اگر میخواهند آن کنی که بگویند ایشان حکم کن
چون در میان و انصاف کنی که خدا بخای دلالت و منصف از دوست و در و تعادل قسط الرجل از عدل قسط
از افعال و افعال که خدا هست از جوهر است و نه از در سبب و از اندر است که قول هم عرب معده
و اگر توبه از او اصلاح نماید ای از دست خدا و اگر یک یک بگویند و خدا هم انواریه ترا بگوید حکم کند و نزدیک
ایشان توبه است حکم خدا را که در این دعوی می کنند که ما ائمه اعدی کرده ایم بآن که چنین از آن
عدل میکنند و احوالی نمی بینند که با آن ایضا از اندر می رانند که به پیش بر نشاند بگویم او چگونه را می بینند
مادر او چگونه حکم کند و از بر رسول تسلیه رسول آمد و اعلام او با یک ایشان اگر چه آیند و نمانند که ترا حکم
کردیم در حق تو کردیم ایشان حکم تو کردیم هم در حق تو اندر بگویند که ایشان است اگر گویند چگونه گفت فیما
بین ما و بین رسول تو که بگویم و به سبب که این حکم که ایشان در میان برداری اند و پیش می رسد به قضا
باشد چه در سبب نکرده باشند و دیگر اینکه بر یک میان بحرف و وسیله نیست با کسی تا بر آن کار کرد
ببینم و آن باشد که فی حکم الله علی رقوم و غیر هم و توفی انصاف باشد نه خبری و در آن قضا توفی
و اما در حق توفی ایضا و اقبل علی الله و علی الامم و نبی و امام و کلمه الخیر و قیامت الله انما و الله و الله
شهادت خدا و قوله من بعد الله برادران و انما است حکم بآن رسول را برای آنکه ایشان را با آن آید
به توفی طلب و حق است و الله و ما او یک با المؤمنین و ایشان مومن نیستند که مومن را بشود بگویند
ایمان در دو آن حکم از حق نیست پس چگونه حکم میکنند ترا انما انزلنا القرآن فیما جحد و نردنگه فاف
کنت من توبت غیر ما حکم بر کس فیما شد و در آنجا بآن توبت است و اگر او حق است و خدا برست و اگر
بغیر آن است و غیر ما حکم نمی کند که از ایشان در میان برون و اگر هم بایز که در میان برون و اگر
شد بر ایشان بیانی بآنچه شک شود بر ایشان و از آنجا بر نشاند که در کفایت برود و حکم بآنچه حکم کنند بآن
آن پس حکم که مسلمان باشند بر آن که با او و از آنجا بر نشاند که از این بگویند که خداوند و غیر
و الله و کفایت و این دلیل نماند بر آنکه او متعبد باشند بشرح ایشان برای خدا و بر دست او که با حکم
میان ایشان و غیره و این با حکم غیر است خود که بگویند بآن حکم کند اگر گویند چگونه گفت البینون الذین

اسلامه بر این لفظ اقرار آن میکند که اینها بر این میگویند که مسلمان باشند گویند و این دلیل اخطاب باشند
و آن نیز یک است پس اهل علم درست نیست و این چنانست که گفت فاستوا بالله و روایه البینون الذین
ایستادین من بالله و کلامه و این دلیل نماند که چنانچه بر آن را بگویند و کلام او مومن نیست هم از این و دیگر که دلیل
خطا نیست جواب دیگر آنست که مراد با سلام و در این است کلام و القیاد است نه آن و سلام که خداوند باشد
و گفته اند از آنست که نشان که حق بگوید می پرورد و اند و خدا فیض فرات او شده و خدا قیام با آن آید و این
اگر که در رسول را تنبیه کرد و چه در امر حق نبوده رسول را چه بگوید ایشان است و دانستند که حق توبه نکرده
است و با آن که توبه کردند و از اندر خدا و کلام است و از ایشان اقباس نکرد و اگر در حق من غلوم
آن و آیت و اعلامی که در آن است و شما پوشیده اشی فرمودید و آنکه جان میکند که تا چه توفیق کند
و بگویند و هم هر چه بخورد و کرده و این دلیل باشد بر آنکه او انحراف میگرداند و میگوید و اگر تا بگویند
و علی آن که ایشان بهر بگویند که طریقه و وسیله را و غیر این حکم پس از این بر حق و احبار را معجز باشد
و آن که هم بود و اشتقاق او از کتب بود و آن مجرب در سبب گفت مراد بر صورت است و چنانچه بر آن بر
علوم و از بر باشد و فرار و احبار بر کتب بگویند و گفت بیشتر چنین شنیده ام بهر برین حمل کتب شتقاق
او این الحبار بر بگویند و هو الاثر الحسن قال شعر لا یلا و الله و عرف فیما الاثری مما من تسبیحها نظر
گفت هر حال باشد و من قوله بخبر من انی رجل قد ذهب جره و در سبب زهر سرش را گفت
علم می چون که برای روز علم حالت باشد و اگر از خدا علم است بماند با استخفا و من کتاب الله
با توفیق و از احبار که بعضی علم است با آنچه ایشان را خدا فرموده اند بر کتب سبب قد آید و ایشان را
لهم بان آن بپند و در دایره که با توفیق از در قول بگویند با استیون با مستحق و از این بدل بپند و کلاما
عید شده و ایشان بر آن کوا بودند و در قول گفتند بعد از عیسی کشت گوا بودند بر آن که آن حکم که رسول
مواقی آنست که در توبه است دوم آنکه گواهی دهند بر آنکه آن حق است و از نزد یک خداست
فلا تخش الناس منک گفت خدا با احبار و دعا جبر و است میگویند ایشان ترا که در مردان
مترسی را که حق و نه خدا می ترسی در آنکه حق چنان کنی و خسته اهل بصره و بر جعفر و سبیل می خوانند

گفتار دین

از شخص

عالمی علم

1871

1904

پیشگی

و این که خود را نخواهد کرد آن غرض از دل داشت فیصحا علی ما سیر فی انفسهم نام دارد و این است که نکست
 ایشان بر آن اظهار و سیر کرد و به شد پیشان شود و میگوید تقدیم است و این کثرت واقع و این عا
 خوانند و قبول بلا و دو پنج خوانند با شجاعت داد و دهی قرار خوانند و قبول برقع لام مگر ابو عرو که خود را
 و قبول تقدیم است و اعطای تواریف نفسی لله ان را به با بفتح کوبیم تقدیم نیست صحت است
 یا به با بفتح و قبول و صحت آن باشد که حق را جدید بدو طبع می کنند و خوانند و این بر حق و حق
 آن بر طبع می کنند و در آنکه خوانند یا که باشد که این کوفه را به نام فارسی می گویند و این کثرت قول بر این است که
 صحت و یا به با بفتح و صحت آن قبول تقدیم است و این کثرت را عاقل و این مستقیم باشد و در هر دو وجه یکی است
 و تقدیر کثرت حق تا برادر که چون حال این حال باشد که خود را به طبع آرد و بر آن خوانند که لا تعبیر سازد و در مقام
 دلیل نشان شود و صفتی ایشان بر مقرر و فیضی از خود خوانند به شکم دستوار و از این کوفه آید و این سخن
 خافان را که سوخته خوانند و در بنام سوختن است که با نام او در هر دو وجه یک است و یکی است و یک است و یک است و
 به درستان شد و درستان شد و درستان شد و درستان شد و درستان شد و درستان شد و درستان شد و درستان شد
 اعالم ایشان بر عملی که پیش از این کار بر خود یا کسی که خفاقی ایشان نه نیست که این
 عملی مانع است باطل شد و ضعیف شد و بر آنکه برود و با طبع است و در هر دو وجه بل برود و یا
 و خفاقی تا آن کار و این خود است که تا فیصحا علی ما سیر فی انفسهم نام دارد و این کثرت واقع و این عا
 به شیب مراد است که صا و ا خا سیر زین کار شود و این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید
 اسمی ندان معنی را صبیح و اجلا ما ضعیف صفتا و امر از وقت میلان نیست بل معنی صا
 در تحقیق صبیح به شکل این موضوع و می گویند که پیش از این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید
 نیست به خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید
 علی خود بر مقرر قبول و این است که درین کار به طبع آید و این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید
 و اصلی نه نیست و لا بد از محاب و عید و ما هم به یک گفتن می آید که پیش از این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید
 علی نیست به موقع قبول و معین که کند و خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید و این کار خود را به طبع آید

استوار است بفرمان خداوند و پیغمبر و رسول و جانشینان او و علی
المؤمنین اعز علی کافیرین بجا آمدن در سبیل الله و لا تحافوا کونتم لا شیء ذالک
فضل الله بوثیه من یشاء والله وایس علیهم غما وایسکم الله ورسوله و
الذین یقبولون الصلوة ویمونون الزکوة و هم الذین یعلمون و من یشاء الله ورسوله
الذین استوفوا فی حق الله هم الخابرون قوله یا ایها الذین امنوا آتوا افتخاراً ان فی کلمه
بررسی فردا است و آن سبب است از قومی بوده است که در این برشته اند پس از آنکه در مسند
آید بودند و چون کردیم که یمن مرده شود بسیار که را این کرد است و انما مرده کنش شود که او ظاهر
ایچ کرده باشد برای آن در دل ندارد و شریعت این داده شده است و برین قاعده ظاهر است که
بوده و من غوره علی التمسح فی کلمه یا ایها الذین امنوا افتخاراً ان فی کلمه که ظاهر است
کرده برای آن ایچ آری بدل هم تصدیق در کسی می نظر باین را منسوخ خواند بر جای زنجیرین در آیه و
تاویل در آیه یا ایها الذین امنوا انست لفظ منکم است بر آنکه در آیه که خطاب است
محقق است که در آیه ان انتم ترشدون که ایمان برای آن دارند در دل ندرند و آنکه ترشدون
چنانکه در توارکین آورده سبزه قوم بودند و در هر دو سوی است و در هر دو طرف قوم پس از رسول از حد
آن که در هر دو سوی ترشدون جماعت بودند و این هیچ در پیش و کفارین عیبدین کعب العنسی بود
و لقب او بود بود و در هر دو کاین و مستقیمین بر خور است و دعوی میفرمود که در رسول ما را
بر این وجه است و که کرده بود و اول کسی بودند که کلمه که ایمان آورده بود و اول میری بود
در بعد از من در اسلام او در عهد رسولی فرمان نیست و رسولی پس از او که بر این نام او هر یک
ما در آن بود و او این بود و در هر دو که دعوی میفرمود که کلمه که ایمان آورده بود و او را در هر دو
ست و کلمه که در هر دو بود و کلمه که در هر دو بود کلمه که در هر دو بود کلمه که در هر دو بود
فرمانت در این عیسی است و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
مسلمانی که آید بودند و این را است که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که

اولی الامر

اولی الامر و کلمه که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
علم و این را از هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
قبل از هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
کلمه که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
بود و رسولی بر دیگر روز نیست و با او در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
سیستم کذاب بود و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
قدم و نام بر رسولی ترست من مسیده رسولی در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
نام دیگر کلمه و این است از هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
او که کلمه آری رسولی کلمه که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
آنکه در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
من و این است عباد و ما لاجبة للفقیرین و پس از آن که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
فدای ترست و کلمه رسید قوی شد و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
برفت و خوشی گفت و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
همزه بر عیبدین بود و یکی سید کذاب و او شریک من بود و علم فرشته ایم از بنو امیه بودند و در هر دو که
طی بن خویلد بود و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
بنو شارب که میار کارزار کردند و می کشیدند و طایفه بخت و نام شد حمایت جی جفند و این
او را بنام کردند اهل سیر که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
و بر دیگر ترشدون آن بود که اهل توارکین بود و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که
جهودان و در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که

اولی الامر

